

آینه

ایران

یادداشت: «سایه سیاست بر سر یک حق قانونی»؛ رضا منصور

نکته جالب در ادعای نمایندگان مجلس مبنی بر تخلف وزارت علوم، در حالی مطرح می‌شود که وزارت علوم دولت نهم و دهم با سومدیریت‌های خود در زمینه‌های مختلف برخورد امنیتی با دانشجویان، بورس‌های غیرقانونی و... آسیب‌های جدی به نظام آموزش عالی کشور وارد کرد که منجر به دل‌سردی دانشگاهیان و مهاجرت بسیاری از نخبگان به خارج از کشور شد. در حالی که می‌بینیم هیچ‌کدام از این نمایندگان مجلس در طول این سال‌ها احساس دلوایسی نکردند و این خود گواهی بر این است که این استیضاح شایبه‌های سیاسی و جناحی دارد.

تخلف

یادداشت: «آنچه روحانی نخواهد گفت»؛ محمد مرزبان‌راد

آقای دکتر روحانی در جلسه استیضاح خواهد گفت که وزیر بعدی هر که باشد شرط اول نتخابش این خواهد بود که غایله ظالمانه و نابرابری آشکار و آ‌پارتاید نادرست بورس‌های غیرقانونی را بالا به کمال آشکار کند و سپس به تدبیر فروپاشی‌شدن و ریشه ظلم را بخشکد و نهال نادرستی را برکند و صداقت و راستی را برنشاند! رییس‌جمهور محبوب و قدرتمند و زمان‌شناس، در مجلس نخواهد گفت که روحانی به رای‌ که از مردم گرفته است خیانت نخواهد کرد و تغییر راه و روش نخواهد داد و بر سر پیمان خواهد ماند و از سر پیمان‌های قدرت‌طلبی مستانه خواهد گذشت، چنان‌که تاکنون مانده و گذشته است. آقای دکترحسن روحانی در مجلس نخواهد گفت که با رفتن فرجی‌داده آقای زاهدی و آقای دانشجو- وزرای قبلی علوم و در دولت‌های نهم و دهم- جایی در کابینه نخواهند داشت و اگر صدبار سرپرست بر این مهم‌ترین وزارت تخته بگمارد و موفق به کسب رای اعتماد نشود هرگز ذرای از اتمال «فرجی‌داده‌ها کوتاه نخواهد آمد.

تخلف

سرمقاله: «علم بهتر است یا قدرت؟؟»؛ سیدعلی محقق

۲۴ ساعت مانده به برگزاری اولین استیضاح دولت یازدهم، هر چقدر که فضا در بهارستان و در بین ساسیون جناح منتقد دولت شفاف نیست در دانشگاه‌ها همه‌چیز روشن است. در لایه‌هایی از قدرت و در بین گروه‌ها و تشکل‌های شناسنامه‌دار و تندرو و در راهروهای پارلمان، کلسب‌کارهای سیاسی به شدت مشغول فعالیتند تا بلکه فردا یکی از موفق‌ترین وزرای کابینه روحانی را از پایستور جدا کنند. در مقابل اهالی دانشگاه، استادان، دانشجویان و قاطبه ان‌هایی که دستی بر آتش واقعی علم و آموزش دارند، آسیمه‌سر نگران بی‌سروامدنی دوباره سکان علم و آموزش در کشورند و با تومارهای متعدد و اظهارنظرهای دلسوزانه از طیف معتدل و منطق‌پیشه مجلس، کوتاه‌شدن دست سیاسی‌کاران و کلسب‌کاران از وزارت علوم را طلب می‌کنند. استیضاح روز چهارشنبه اگرچه در ظاهر و روی کاغذ یک روی دیگر از تقلیل یازندگان و برندگان رقابت ۲۴ خرداد ۹۲ و تلاش پایدارها و دلواپس‌ها برای انتقام‌گیری از نتیجه انتخابات ریاست‌جمهوری است، اما در واقع این روزی‌آوری، تقلیل ساسیون معطوف به قدرت و دانشگاهیون معطوف به علم است. به بیان ساده‌تر صبح چهارشنبه مردم ایران شاهد رویارویی تاریخی علم و قدرت در سالن سبز بهارستان خواهد بود.

کیمیا

سرمقاله: «کارنامه یکساله باسوادها»؛ حسین شمسین

درحالی که همگان می‌دانند استیضاح به معنی طلب توضیح از عملکرد وزیر است، جریان مدعی اعتدال و اصلاح‌طلبان، از نخستین روز مطرح‌شدن بحث استیضاح، با سنجال و هیاهو به ماجرای بورس‌های دولت قبل پرداختند و هر روز قصه‌ای تازه به هم بافتند. رسیدگی به این موضوع که به نظر می‌رسد حربه‌ای برای ردی گم‌کردن و انحراف افکارعمومی است، نه‌نیازمند سنجال و دروغ‌پردازی است و نه‌نیازمند پرورنده‌سازی و انتشار لیست‌های گوناگون و حمله و خدشه به آبروی جامعه علمی کشور!.. اگر دیروز شلیک گلوله‌مردوران اسراییل به مغز و قلب‌احمدی‌روشن، علی‌محمدی، شهرپاری، رضایی‌نژاد و... نتوانست روند پرت‌تعلیمی را متوقف کند و برعکس سبب شد تا هزاران دانشجو آماده تحصیل در رشته‌های آنان شوند، امروز، بدون شلیک حتی یک گلوله، یأس، دل‌سردی و بیم از سرکوب و تصفیه بر جامعه علمی ما حاکم است و به ناگاه، از ۴۷ طرح ملی که هریک می‌توانست گره ناگشوده مهمی از مشکلات کشور را باز کند، تنها هشت طرح باقی می‌ماند. و به ۳۹ طرح مهم ملی خط پطلان کشیده می‌شود! این کارنامه علمی کسانی است که منتقدان خود را بی‌سواد و مزدور می‌خوانند و خودشان را برتر از دیگران می‌دانند!

روغن زردآلود

سرمقاله: «مساله اصلی در استیضاح وزیر علوم، حسین بابازاده‌مقدم علوم»؛ رویکردها و روندها در برابر استیضاح وزیر علوم عمدتا ناشی از غرور جوانی دولت و خامی و بی‌تجربگی جریان سیاسی است که پیش از این تللوی خود را «تدبیر» معرفی کرده بود. نباید فراموش کرد حتی اگر فرجی‌دانا خودش را در صحن بهادر نبی‌باورده هم اصل بر استیضاح و خدافظگی وی با سمت وزارت در عالی‌ترین مجموعه بدرستی می‌شود! این عالی کشور است. موضوع جایگزینی نیز مشکلی است که آقای روحانی شخصا مسوولیت دارد تا آن را رفع و رجوع کرده و به گزینهای روی خوش نشان دهد که این تجربه را سماء بعد تکرار نکند. طبیعی است که گزینیهایی از این جنس محکوم به استیضاح در مجلس هستند.



عکس: فرهاد گاه



فرزانه طاهری مترجم

داغ ۶۱ساله ملی ما با داغ دیگری نشان‌دار شد و این داغ تازه هم تا سال‌ها جگرمان را خواهد سوزاند. سیمین عزیزمان رفت. جایش هم هرگز پر نخواهد شد. اما هر حادثه انسانی جانسوزی که در اطرافمان یا هر جای دنیا رخ بدهد، که می‌دهد، آنقدر به‌کرات که دیگر دارد حساسیت‌مان را زایل می‌کند، به یادش خواهیم افتاد که نیست تا حتما شعری بسراید، غزلی، که تا نسل‌ها آن واقع، هرقدر خرد، اما وهن انسان، فراموشمان نشود. حتی اگر تجربه‌یوکس‌باران‌شدن کارگری مقابل چشمان فرزندش باشد، که اگر آن ذهن زیبا هم‌شیار بود حتما ثبتش می‌کرد، یا کودک‌نار غزه یا سوریه...

سال ۶۵ تا ۶۶ بود (در سفرم و کتاب در دست‌رسم نیست)، «دشت ارژن»‌اش به گمانم تازه منتشر شده بود و شعری در آن بود، در بجهوه جنگ، که نوروز آن سال هر که برای عیدمبارکی به خاهمان رنگ زد گلشنیری

برایش خواند دو سطرش یادم هست، تا همین چندوقت پیش - از بس که آن سال، روز اول سال، گلشنیری برای همه خواند - تماشا ش را از بر بودم، کمابیش انگار نفرین

زمانه بود که هر نوروز هم این شعر به یادم می‌آمد و نوروز دو یا سه‌سال پیش در خانه سیمین عزیز برایش از آن سال و سال‌ها گفتم و شعر را داد تا از روی کتابش

همیشه «سیمین»



اکبر گلی‌باگانی خواننده

ستاره دیده فرو بست و آرمید بیا اشراب نور به رگ‌های شوب دیده بیا این یکی از غزل‌های «سیمین باسو» بود که من در برنامه گام اجرا کردم. آخرین‌بار که او را دیدم شب تولد،ادیب‌برومنده بود که مهندس هماپون خرم و استاد معینی کرمانشاهی هم حضور داشتند. بانو بهبهانی بعد از پروین اعتصامی شاعری بی‌نظیر بود؛ دیده عجیبی به پیراوشن داشت و از همه مهم‌تر شجاع بود. وقتی در این‌باره با او صحبت می‌کردم می‌گفت: «بزرگور می‌آییم و روزی هم می‌رویم، وظیفه‌ی ماست که به مردم خدمت کنیم» یک وطن‌پرست کامل بود. در مورد کارش به خاطر آشنایی به ادبیات گذشته و اشراق به کارهای جدید آثار بی‌نظیری خلق کرد که در ادبیاتمان شاخص است. ایشان را بسیار دوست داشتم چون بانوی وارستای بود، حتی اگر سر گرسنه زمین می‌گذاشت، روی پای خودش بود و بهیچ‌عنوان زیر منت کسی نمی‌فت و رنگ عوض نکرد. از اپتنا سیمین بهبهانی بود و حالا هم که فوت کردیم سیمین بهبهانی است. برای همین مردم دوستش داشتند چون عاشق خبر، خود را به حمam رساند و رگ خوش‌ریش تا محبوب، تنها نم‌لده به راد دل‌داغه و در ادامه دیدیم و می‌دانیم که زنان پارسی‌گوی سراسر نیمی از آسیا، دیده‌ده به تاریخ و خود‌شعارانی در خور بوده‌اند، از مهستی گنجوی و مستوره کردستانی تا پروین اعتصامی بزرگ، که خود سفیران آزادی و کلمه بوده‌اند به اعصار شعر کهن، تا می‌رسیم به این خانه موعود و این روزگار همرکب، یعنی عصر ظهور و زن بزرگ در شعر که متأسفانه تا این مقطع بی‌جان‌نشین مانده‌اند؛ فروغ فرخ‌زاد در پهنه شعر نو و بانوی بزرگ سیمین بهبهانی در سیطره غزل، که نه دوش و نه امروز چون او نداشت‌ه‌ام. بسا در آینده نزدیک نیز این زن تاریخ‌ساز در جهان شعر، بی‌جان‌نشین بماند! بانوی غزل همه روزگاران، سیمین بهبهانی با عمر طلابی و پربرت‌ک خود، توانست ردی عظیم از رویاهای شاعرانه انسان معاصر ایرانی را دنبال کند و به ثمر برساند. ۷۰ سال کار شاعر، یعنی عمری برابر با چهار نسل‌احیرت حادثه‌اینجاست که شعر او در همان قالب کلاسیک، هرگز کهنه‌نشد و به جرأت می‌توان استدلال کرد که سیمین بهبهانی بنیانگذار غزل نو در پهنای شعر پارسی است؛ شاعری که شعرش، چه‌رای جهانی به خود گرفت. استقبال از ترجمه آثار این زن بزرگ، در کشورهای غربی و اروپایی، نشانه‌ای روشن از این قدرت قافله‌است. از این سو شعر سیمین بهبهانی در کشورهای هم‌کیش و هم‌تبار مثل تاجیکستان و افغانستان، یازند عام و خاص است. از هر منظری که به نظر گاه کلام این بانو بنگریم، آنقدر حرف و سخن برای گفتن هست که پایانی بر آن متصور نیست. بانو سیمین بهبهانی با نخستین دفتر شعر خود (جای پا)



علی دهباشی سردبیر مجله بخارا

حوزه نفوذ شعر «سیمین بهبهانی» را من بر بلندای‌های پامیر بدخشان دیدم‌ام که چگونه شعر او را زمزمه می‌کردند در بخارا و سمرقند و خجند و مرو دیدم‌ام که شاعران این نواحی چگونه شعر او را می‌خواندند و آرج می‌گذاشتند شعر «سیمین» بیش از ۷۰سال است راهی را که آغاز کرده پرتسبب به پایان برد. بدون تردید شعر او و یاد گرمی‌اش در تاریخ ادب ایران باقی خواهد ماند. او بر پهنای دامنه جایی نشست‌ه بود که از رودکی آغاز شده بود و «سیمین» همواره با سرچشمه‌های شعر فارسی انس و الفتی خاص داشت و این انس و الفت را در توانایی‌های او که در شعرش متبلور بود بدرستی می‌توان دید. او موفق شد مضامینی نو و بدیع را در غزل فارسی وارد کند و از این نظر جایگاهی خاص دارد. عشق او به زبان فارسی و شوقی که برای تجربه‌های نو با‌انکا به سنت هزارساله شعر فارسی داشت به او این جرات و شهامت را داد که اثری ماندگار خلق کند.

هنر

هوای گریه با ما

عسل عباسیان

ونک‌پارک رساندم. نخستین‌بار بود که در غیاب «سیمین» بانو وارد خانه‌اش می‌شدم. فضا را بهت‌وغم پر کرده بود. نه‌فقط فرزندان «سیمین» بانو که همه حضار داغدار بودند و زیر لب حتماً «چرا رفتی؟» یا «هوای گریه با من» زمزمه می‌کردند. خیلی‌ها هنوز خبر را شنیده بودند تا داغ غم بر سینه‌شان کوفته شود. بهمن‌فرمان آرا پشت تلفن سر صبح، خبر را که شنید، بغض کرد. گلی خانم ترقی گفت ترنم اشک بر چشمانش نشست‌ه و افسوس داشت

بانوی غزل؛ مادر ما

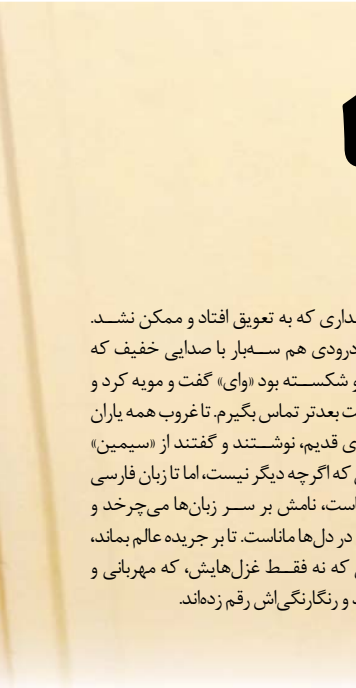
برای همه حاضران یخوام. وقت درو کردن گل شد، کار به فردا مگذارید/ داس بجوید و بیارید، لاله به صحرا مگذارید این تیر از بهر چه دارید؟ نارون از بیخ برآید/ فرصت آسودن مرغی بر سر آفر ا مگذارید دلم برای نوروزهای خانه سیمین‌خانم تنگ خواهد شد؛ نوروزهایی که همه جمع می‌آمدند، مثل خودش فارغ از خط و خطوط و منش و طبقه و هرچه. نقطه وحدتی می‌شد هر نوروز که می‌نشست و به دیدنش می‌رفتم. حالا نخ یک‌روزه مهره‌های پراکنده نیست، که همیشه مرا به یاد مادر بزرگم می‌انداخت که تا بود، خانه‌اش در ساری همه را زیر سقش جمع می‌آورد، همیشه و همه اختلاف‌ها زیر این سقف برای مدتی مسکوت می‌ماند و آتی که فرزند بسجیجی در جبهه داشت و آنکه هر شب جمعه خود را به جاده ساوه می‌رساند، بر سر سفره‌اش می‌نشستند، انگاری که مادر زمین بود یا وطن. این نرسوز اما دیدن او که آن‌همه تکیده شده بود، ناگهان، باورنکردنی بود. و خیل جمعیت که می‌آمد و می‌رفت و او باز با آن تن نحیف مراقب همه بود، اما شمری برایمان نخواند، یا دست‌کم تا من بودم نخواند. سوی چشمانش چنان اندک شده بود که از رو نمی‌توانست بخواند و همین پیرش کرد، سخت دلگیر بود از این وضعیت. ذهنش هم دیگر این اواخر یاری

در مرگ توای بانو

کلمات هم سیاه پوشیده‌اند

با نام حقیقی خود: سیمین‌بر خلیلی، آن هم در عنفوان و نوجوانی، توانست توجه بسیاری از بزرگان عصر خود را جمله نیم‌ا پوشیج، خلاری، مینوی و ملک‌الشعرا ی‌ه‌ار را به جانب کلام خود جذب و جلب کند، تا آنجا که در همان سنین نوجوانی توانست از دست نیماپوشیج جایزه دریافت کند. سیمین بهبهانی که خود از خاندان‌های ریشه‌دار فرهنگی و صاحب جایگاه اجتماعی بود، همه داشته و امکانات سببی و نسبی را درواقع نذر شعر کرد و البته توانست چه‌رای را از خود در تاریخ باز بگذارد که مشابهِش را نداشته و حالا حال‌ها نیز نخواهیم داشت.

غزل سیم‌سای و موثر و کم‌نظیر بهبهانی، ورق‌ی زین در تاریخ شعر فارسی پارسی است که مردم ایران قدر آن را می‌دانند و همین بوده که این زن را همواره بر صدر می‌نشاندند و او را به غایت احترام می‌گذاشتند. سواى کار غزل هم‌تا، سواى ارایه‌سورتی تازه در غزل- غزل سیمین معاصر- و- غزل نو نمایی- بهبهانی یکی از روشنفکران متعهد و مستقل جامعه ما بود که همواره در کار و عمل و کلام و سخن، عدالت و اعتدال را با قفّتی زنانه رعایت می‌کرد. در ستایش خصایل ایشان، بسا کتاب‌ها نوشته شود و باید سمرشق هم باشد، اما آنچه ما در قید حیات او دیدیم همین مادرپروان ایشان بود. او مادر معنوی همه ما بود، مادر ایران بود؛ زنی که مردم و میهن خود را با تمام وجود دوست می‌داشت؛ زنی که همواره برای این مردم و این سرزمین آرزوی صلح‌آمیز، فراغ از هر درگاه، تنها به آزادی خود و خود آزادی فکر می‌کرد. مردم‌دوست و میهن‌پرست بود. با امکانات وسیعی که در اختیار داشت و با محبوبیت جهانگیر خود می‌توانست به دور از همه جنجال‌های سینچ‌روزه، در گوشه‌ای از غربت، عمر را در آرامش بگذراند، اما به پاس همدلی با همه مردم این خاک خوب، تنگناها را پذیرفت و هزینه‌ها را قبول کرد و صاحب مسوولیت شد. او نه تنها خود یک تنه مبشر نیکی و آزادی و خوبی‌ها بود، بلکه شاگردان و فرزندان معنوی خوشنامی نیز- در همین رشته شعر- تربیت کرد و مورد حمایت خود قرار داد. از آن جمله می‌توان از سیدعلی صالحی یاد کرد که بهبهانی همواره او را «علی» صدا می‌زد و می‌گفت: من تو علی دارم، علی بهبهانی و علی صالحی!-به صالحی گفتم درباره این مادر گرمی بنویس، با بغض گفتم: در این شرایط، هیچ کلمه‌ای بی‌ارام نمی‌کند! سیمین بهبهانی بزرگ، درین‌جا که بی‌جان‌نشین! سیمین بهبهانی بزرگ، درین‌جا که ما بی‌و شدیم. سیمین بهبهانی بزرگ، همه را عزادار کرد، همه ایرانیان بر سرتاسر جهان او به همه تعلق داشت و نه یک طیف خاص، یا گروه و یا حزب او! انسانی فراتجانی بود. که مردم او را دوست می‌داشتند و دشمن قادر به توهین نبود. آیا شعر بی‌نظیر و ابدی امی-سازمت وطن! را به یاد می‌آورید؟ سرودی برای همه از هر طیف و تگاهی است. آری چنین کنند بزرگان! یادش گرمی و پاینده باد، که قفان و جودش، حتی واژه‌ها را نیز سپاس‌بوش کرده است.



از دیداری که به تعویق افتاد و ممکن نشد.

ایران درودی هم همسبار با صدایی خفیف که در گلو شکسته‌ست بود «وای» گفت و مویه کرد و خواست‌بعذر تماس بگیرم. تا غروب همه یاران و رفقای قدیم، نوشتند و گفتند از «سیمین» بانویی که اگر چه دیگر نیست، اما تا زبان فارسی پابرجاست، نامش بر سر زبان‌ها می‌چرخد و یادش در دل‌ها ماناست. تا بر جریده عالم بماند، دوامی که نه فقط غزل‌هایش، که مهربانی و لبخند و رنگارنگی‌اش رقم زده‌اند.

اگر قرار و مداری هم در هیات دبیران می‌گذاشتند، اگر مصاحبه می‌کرد، باز فارغ از هر انضباطی حرف خود را می‌زد؛ برای همین وقتی در آن پاییز در خانه او خوابیدیم، فردایش همانی را که حس کرده بود در مصاحبه گفت. برای اینکه خودش بود در همه‌حال، هم

زنی به‌غایت مدرن، هم مادری از آن مادرها که می‌شود سر بر دامنشان گذاشت و غم از یاد برد. همین وجه مادری را در در آن قوطی‌های جای و بسته‌های قدیم که برای سرسلامتی بعد از مرگ گلشنیری به خانه‌مان آورد که- رفت‌وآمد زیاد است و به‌سه درد می‌خورد و همیشه با همه این وجوه دیگرش، تصویری دیگر هم

از او در ذهنم بود، باف‌های گیس، ۴۰ تا یا بیشتر، هر کدام منتهی به مهرهای رنگین، درست جلو من در کانون در اولین هشتم‌مارس که حضور یافتم، سال ۵۸ و حضورش در تمامی بزرگه‌هایی که برای زنان مایه فوت قلب می‌شد و صبوریش که انگار صبورى تاریخی زنان بود در همه اعصار در تمام سال‌ها و سال‌ها در شعرش

برای نسل‌ها جاوده‌شد («یکمتر و هفتادم‌د از شعر این خانه منم» تا آخرش که «یکمتر و هفتادم‌د: گورم به خاک وطنم»).

دلم خالی می‌شود که اف‌ال‌م ماضی شده‌اند وقتی از او حرف می‌زنم. دلمان خالی شد. بانوی غزل، نیماى غزل، مادر خیلی از ما، یک‌گانه بود و پدیدهای چندوچ‌هی که جایش پرشدنی نیست. علی عزیز، تیماردار و همکار و همدش، امید مادر و حسین عزیز، مرا در این اندوه شریک خود بدانید، مرا و غزل و باربد را.

شاعر عشق و زندگی



ناهید کبیری نویسنده

همین چندروز پیش دیده بودم‌ش. بیدار بود. هشیار بود. همه وجودش چشم بود و نگاهم می‌کرد. گونه‌هایش تیدار و نفسش گرم بود. آن خنده مهربان اما دیگر بر لب‌هایش نبود. چشم‌هایش سرمه نداشت. آن گل‌سرخ را هم به گوشه موهایش سنجاق نکرده بود. توان حرف‌زدن را با آن لوله‌هایی که در دهانش فرو کرده بودند نداشت. اما آن چشم‌ها، آن چشم‌های مهربان را به من دوخته بود و با نگاه عجیبش مثل آن‌روزها که شعر تازه‌ای برایش می‌خواندم گوش به صدای من سپرده بود. پرشور و پرتاب با او حرف می‌زدم زمان دیدار کوتاه بود و سالن مراقبت‌های ویژه پر از بیماران بدحال... گفتم، او که توان باد و توفان است و صلابت کوه، باید برخیزد و با ناخوشی نیز بستیزد... در نگاهش هیچ نشانی از اعتراض نبود. احساس نکردم این‌بار تسلیم طبیعت و سرنوشت محتوم شده است...

هرگز او را اینگونه ندیده بودم. او را که عمری با شب جنگیده بود و ابرها را کلمه‌به‌کلمه پاره‌پاره کرده بود. او که شعر بود. شاعر بود. عشق و زندگی و وطن شاعران غریب بود در این روزگار سخت. از نوک انگشت‌ش شعر مثل ستاره، صدها ستاره می‌چکید در شعرهای ناامیدی و سیاه، و وزن‌ها و فرم‌ها و مضمون‌های تروتاز‌های می‌آفرد که بر برگ‌های تاریخ شعر این سرزمین مدام بیفزاید؛ شعرهایی که به‌دلیل ساختار روایتی و جنبه‌های نمایشی و دراماتیک هم مفهوم‌گرا، پر از تصویر، دارای ارتباطی ارگامیک، تکان‌دهنده و صمیمی و تاثیرگذارند؛ شعرهایی که خود را به تکت‌ک درختان وطن گره زده‌اند و با این آب و خاک پیوندی ماندگار دارند. گفتم، به‌یقین این‌روز‌ها شعر تازه‌ای در گلویش نطفه بسته است. باید هرچه زودتر برخیزد و آن را بنویسد. دیدم با شنیدن نام شعر، اشک از گوشه چشم‌هایش قطر قطره فرو می‌ریزد...

گفتم، بمان! بمان! که بودند، واح‌های است در برهوت... بی‌آنکه بدانم او بی‌چمدان و بلیت و گذرنامه در آستانه سفری بی‌بازگشت و بی‌فرادست؛ سفری که فرصت یک خداحافظی هم به کسی نمی‌دهد...

دوباره می‌سازمت وطن

«سیمین» ماندگار در حافظه ملی



جواد مجابی شاعر و نویسنده

● سیمین بهبهانی روح تغزل شعر فارسی است، جان عاشق و آفرینشگر زمان غنایی ما. سرودن برای سیمین بهترین شیوه زندگی کردن بود، سلوک فردی و اجتماعی او برپایه شاعرانگی میراث‌مانده از فرهنگ ایرانی استوار شد؛ شاعرانه زیستن به خاطر دل خود، همدلی صادقانه با مردم، شجاعت و شفقت برای یگانه شدن با دشواری‌های عصر خویش. بافت این زندگی شعرى، دوری از خشونت و چیرگی آموزی و امید داشتن، آرامش و بهروزی برای همگان است و ساخت آن بر رویایی استوار است که شاعران جهان برای انسان آرزو کرده‌اند، رنگین شده از آزادی و رفاه و رشد سیمین شعر را زندگینامه واقعی خود، سرگذشت مردم زمانه و سرنوشت ملی می‌دیده؛ همسو با مردمی که قرن‌ها با شعر اندیشیده‌اند، در آن و با آن شادی زندگی و رنج‌هایش را آزموده‌اند و فرهنگشان با شعر و اسطوره پیوندی ناگسستنی دارد.

● سیمین اسطوره عصر حاضر را در انسان‌دوستی، همزبستی با همگان و همسویی با جهان بهتر تعبیر می‌کرد. شعر هیالانگ غوغا نیست، طنین سکوت و فرزائگی و مداراست. ترانه و ترنمی از دل یکایک اهل درد و معرفت است که بر زبان شاعر آنها جاری می‌شود و ناگزیر آن ترانه‌ها سخن یکایک



آدمیان است و بیان همگان. سیمین با جان تازه بخشیدن به غزل فارسی، این شکل ادبی کهن‌شده را بیانی امروزه و فراگستر بخشید هم‌تراز با شعر نوین نیمایی با همان مضامین و ارزش‌ها. پذیرش شاعر از سوی فرزاتگان و محبوبیت بین عموم مردم، پاداش عمری صداقت شجاعانه وی در بازتاب دادن وضعیت انسان امروزی است. غیبت کلابدی سیمین در فضای فرهنگی امروز خف‌راهی پرلنده و حسرت پدید آورده؛ اما شاعر او همه حضور حقیقت و تکاپوی عشق و زیبایی است.

سیمین هنرمندی چندساختی است، شاعری مردم‌گرا، زنی پیشرو در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، روشنفکری منصف در بیان موقعیت تاریخی و کهنی زن ایرانی، منتقدی دقیق در ارزیابی ادبیات معاصر ایران (بسا بعضی نفرات) و خواهری مهربان برای هم‌سنان خود و مادری حلمی نسل نو.

تسلای خاطر ماست یاد او که همه را دوست می‌داشت حتی نانوسنتاش را و با این سلوک کریمانه، محبوبیت صمیمانه‌ای از سوی مردم پاداش یافت. او مبشر شادی و جوانی و مهرورزی بود. اگرچه اندوهاش کم نبود، ستاینده پرشور زندگی دیرزمانی که بگذرد با خود زندگی یکی می‌شود و زندگی جریان‌ی‌نامیراست. زندگی تاریخی شاعر شروع شده است و حافظه ملی آن همه عشق و زیب‌نگاری و صلح‌اندیشی را زیر چتر خود از گردن دوستان در امان خواهد داشت.

اسطوره شعر فارسی



ایران درودی، نقاش

● درگذشت اسطوره آزادگی و شعر فارسی، بانو سیمین بهبهانی را به خانواده و ملیت ایران و به‌ویژه به جامعه زلفاتن تسلیت می‌گویم. در باور من، او با سادگی و مهربانی مادرانی که بزرگانسان‌های تاریخ را زاییده‌اند، زندگی کرد و مردانه، همچون مردانی که تاریخ بشریت را نوشته و در آن جاوده‌اند، درگذشت.

او گذشته از اشعار و تحقیقات ارزنداش در زمینه شعر و ادبیات فارسی، تاثیر همه‌جانبه‌ای را از شخصیت آزاده و باصلابتش در جامعه ما به‌جا گذاشت. در سالیان دراز دوستی با او همیشه در مقابلش سر تعظیم فرود آورده و به‌عنوان سپاس از حضورش در عرصه حیات، دست‌هایش را بوسید‌ام. ما به سوگ انسانی نشست‌ه‌ایم که چون او دیگر به دنیا نخواهند آمد.